

رضا مقصدی

در "مرضیه"، شکفت غزل های دلکش ات

به خاطره ی شورانگیز
بیژن ترقی

نامِ تو همنشینِ نگینِ ترانه بود
شعرِ تَرَت ترانه سرای زمانه بود

دستِ تو عاشقانه ترین حرف را نوشت
آنجا که ماجرای دلت صادقانه بود

بیگانه نیست خانه ام از آه آتشین
آوازِ تو یگانه ترین یارِ خانه بود

در "مرضیه"، شکفت غزل های دلکش ات
"برگِ خزان"، برای دلت یک بهانه بود

میخانه ات به خانه ی دل ها پیاله داد
در بامدادِ سینه ات، شورِ شبانه بود

سوزِ تو با سروده ی هر ساز، می نشست
آهِ تو آفتابِ مرا آشیانه بود

ما را اگر که شورِ جهان، در میان گرفت
شادابی ی ترانه ی تو در میانه بود

جانِ تو با جوانه ی من، شادمانه زیست
هر واژه ات درختِ مرا یک جوانه بود

نازک تر از نسیمِ نَفَس های این چمن

در من، هوای تازه ی تو نازُکانه بود

شعرِ ترا دو باره دلم بر زبان کشید
دیدم که شورِ شعله ورش، شادمانه بود

برگِ خزان، به جانِ جوانم فرو فتاد
تیرِ ترا همیشه دلِ من، نشانه بود

"دلکش"، غمِ قدیمِ غزل را به دل، کشید
با او تغزلِ دلِ تو، دلکشانه بود

این "آتش" که از پسِ آن "کاروان" به جاست
گلبنانگِ سرخِ عاطفه ی عاشقانه بود

کلن ۲۸.۰۴.۲۰۰۹

Reza.maghsadi@gmx.de